

جواب مرحوم آخوند به مبنای متکلمین در اعاده معدوم (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ثُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ فِي إِعَادَةِ الْجَوَاهِرِ اخْتَلَفُوا فِي الْأَعْرَاضِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَمْتَنِعُ إِعَادَتُهَا مُطْلَقاً لِأَنَّ الْمَعَادَ إِنَّمَا يُعَادُ بِمَعْنَى فَيَلْزَمُ قِيَامُ الْمَعْنَى بِالْمَعْنَى.^۱

در این تتمه کلامی که مرحوم آخوند نقل می کنند
راجع به کیفیت آراء اهل کلام می فرمایند: صحبت
اینها در اعاده معدوم برای اثبات معاد جسمانی بود
ولی آنها در اعاده اعراض این را قبول ندارند. مثلاً آن
خصوصیاتی که قائم به افعال انسان است بخواهد
بعینه اعاده پیدا کند یا صداهایی که از انسان خارج
می شود، اصوات و حرکات. چون در اعاده جوهر
اشکال ندارد وقتی که یک جوهر اعاده پیدا می کند بنا
بر اینها و با صرف نظر از آن عوارض خارجی، آن
نفس جوهر که همان نفس است و آن بدن اعاده پیدا
کند یعنی آن نفس که تعلق به بدن گرفته است در
وقت دیگر که در روز حشر باشد بنا بر فرض اینها
[اعاده پیدا کند] و مشکلی پیش نمی آید.

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۲.

اما اگر قرار باشد خود آن اصوات یا اعراض
بخواهد اعاده پیدا کند اینها گفته‌اند که نه، بعضی از
اینها نمی‌شود چون اگر اعراض بخواهد اعاده پیدا
کند لازمه‌اش قیام عرض بالعرض است. آن عرض
که در ابتدای مسئله قائم به آن ذات بود اشکالی
نداشت به عنوان مستأنف تحقق خارجی و عینی پیدا
کند. صوت به انسان و ذات تحقق پیدا می‌کند و قیام
صوت به شخص است یا در حرکات، قیام حرکت به
خود ذاتش است، این ایراد ندارد و اگر جوهر
بخواهد اعاده پیدا بکند در اینجا مسئله‌ای نیست
چون خود جوهر فی حدّ نفسه در خارج وجود داشته
و الآن خود او اعاده پیدا می‌کند. اما اگر بخواهد همان
صداهایی که در سابق هست یا حرکاتی که این
شخص در دنیا انجام داده است آن‌هم بخواهد اعاده
پیدا بکند از آنجایی که این صوت قائم به آن صوت
در آن دنیا است پس **قیامُ العَرَض بالعرض** می‌شود
و آن حرکت باید قائم به آن حرکت باشد این **قیامُ
العرض بالعرض** می‌شود. این ایراد و اشکالی است
که اینها در اینجا مطرح کرده‌اند.

البته جواب آن‌هم روشن است و جوابش این

است که اگر قرار باشد ایراد در این مسئله باشد
بنابراین همان عرضی که قائم به جوهر در مستأنف
مبتلا بوده است، آن عرض باز هم قائم به جوهر در
معاد است و دیگر معنا ندارد **قیامُ العرضِ بالعرض**
باشد و اگر قرار قضیه به این است که واقع مطلب را
در نظر بگیریم که مسئله از اصل و ریشه مورد خدشه
قرار می گیرد.

بعضی ها مطالب دیگری را مطرح کرده اند و
گفته اند که آن چیزهایی که منفک از انسان است مثل
صداهایی که از انسان خارج می شود و جدا می شود،
آنها بر نمی گردند و آنهایی که با انسان است مانند
خطورات ذهنی و اوصاف و خصائص ذهنی و نفسی
و صفاتی که بر انسان عارض می شود چون قرین با
انسان است اعاده پیدا می کنند و نفس با همان شاکله
و صفاتی که در دنیا خو گرفته است با همان صفات
در روز قیامت ظهور و جلوه پیدا می کند و بین
اعراض منفصل و متصل در اینجا قائل به فرق
شده اند.

و همین طور بعضی ها آمده اند آنچه را که مربوط

به بنده است و مقدور برای بنده است محال
شمرده‌اند و گفته‌اند: به‌جهت اینکه اگر بخواهد آن
چیزهایی که مربوط به بنده است اعاده پیدا بکند
لازمه‌اش این است که - آدم وقتی این چیزها را
می‌شنود واقعاً خیلی خنده‌دار است! - آن کارهای
شری که در دنیا انجام داده است دوباره همان کارها
در عالم قیامت تحقق پیدا کند و یا کار خیری که
انجام داده است تحقق پیدا کند درحالی که آن دنیا دار
حساب است و دار عمل نیست و این با این دار عمل
بودن منافات دارد که چطور «**الدنیا دارُ عَمَلٍ و لا**
حِسَابٍ و الاخرَةُ دارُ الحِسَابِ و لا عَمَلٍ»^۱ این از
این نقطه نظر منافات پیدا می‌کند.

مرحوم آخوند در لابه‌لای صحبتشان می‌فرمایند:
تصور نکنید که اینها برای اهل تسنن و اینها هستند،
نه بابا! اینها از همین افرادی هستند که همین الآن هم
در همین **زماننا هذا** سنه ۱۴۲۵ هجری قمری هم
وجود دارند و افکارشان مانند همان افکار است و در
همان تخیلات و اوهام و بافتنی‌های ذهنی خودشان

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۸۴؛ رساله عمره مفرده، ص ۶۲:

«و إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ و لا حِسَابَ و غَدًا حِسَابٌ و لا عَمَلٌ.»

به سر می برند.

بعد ایشان شروع می کنند نسبت به هر کدام از مسائل و مطالبی که اینها مطرح کردند و زیاد هم هست [صحبت می کنند] مثلاً اثبات اراده جزافیه، نفی داعی در فعل، تعدد قدماء و چیزهایی که بعداً صحبتش می شود. اینکه اراده پروردگار ممکن است به امر جزاف تعلق بگیرد که معتزله می گویند یا مثلاً **طیر إلى الهواء** می گویند: تکلیف ما لا یتطاق [می گویند که] اشکال ندارد یا اینکه نفی داعی که در فعل خدا داعی وجود ندارد حکمت در خلق خدا شاید نباشد چون خدا خواسته است، کرده است حالا چه حکمت دارد یا ندارد آن دیگر دست ما نیست یا اینکه خداوند متعال محلّ کلام نفسی است. قرآن را کلام لفظی می دانند که این یک کلام نفسی دارد و کلام نفسی او در نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هست و همین کلام نفسی در نفس خدا هم هست؛ یعنی خدا را برای عبارات نفسی ظرف گرفته اند که آن عبارات به واسطه جبرائیل و ملائکه وحی و رسل پروردگار نازل می شوند و در همین

حالت فرقی بین نفس پیغمبر و نفس خدا
نگذاشته‌اند!

خون دل خوردن مرحوم صدرالمآلهین و بزرگان از نفهمی مردم

بابا آن نفس، نفس بشری است و محلّ برای کلام
نفسی هست اما دیگر خدا که این‌طور نیست و
کیفیت ادراک معانی در ذات پروردگار مثل ادراک ما
که نیست که محلّ برای کلام نفسی باشد و چیزهای
دیگری که در این زمینه هست. بعد هم ایشان وارد
روضه‌خوانی می‌شوند و با ذکر مصیبت بر این قوم و
مطالبی که مطرح کرده‌اند، معارضه‌ای که با حکماء
کرده‌اند، لطائلاتی که اینها بافته‌اند و خون‌دلی که
ایشان از اینها [خورده‌اند می‌گویند]! «خونین دلی که
خورد در همه عمر از گلوی ...»!^۱ ایشان هم از آن
خون‌دهای که از اینها خوردند یک‌قدری از آن را
به‌عنوان شکوه و گلایه می‌گویند و نسبت به این
قضیه بحث را تمام می‌کنند. چون مطلبی ندارد دیگر
ما خیلی روی این مسائل توقف نمی‌کنیم. بعداً این

^۱. شعر وصال شیرازی، در وصف امام حسن مجتبی علیه‌السلام:

خونی که خورده در همه عمر از گلو بریخت *** خود را تهی ز خون دل
چند ساله کرد

مطالب کلامیه هم می آید.

ثُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ فِي إِعَادَةِ الْجَوَاهِرِ اخْتَلَفُوا فِي الْأَعْرَاضِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَمْتَنِعُ إِعَادَتُهَا مُطْلَقاً^۱

این افراد بعد از اینکه گفتند که جواهر اعاده پیدا می کنند گفتند که آیا اعراض این جواهر هم اعاده پیدا می کنند یا نه؟ بعضی گفتند: اصلاً نمی شود هیچ عرضی اعاده پیدا کند. بنابراین خود شخص به تنهایی می آید، همین! کارهایی که در دنیا انجام داده است نمی آید، حرف هایی که زده است نمی آید، کارهای خلافی که کرده است، حرکات، سکناات و تخیلاتی که کرده است هیچ چیز از اینها نمی آید و فقط خود شخص زنده می شود و وقتی که سر از قبر بیرون می آورد یک کاغذ به دستش می دهند؛ حالا یا از طرف چپ یا از طرف راست به دستش می دهند، همین! هیچ نمی فهمد و نگاه به آن کاغذ می کند و تمام کارهایی که در دنیا انجام داده است همه را پرینت شده در آن فایل خودش تماشا می کند، این روز قیامت می شود! واقعاً اینها اصلاً نمی فهمند و عجیب است! شکر خدا را که ما را از حمقاء نیافرید!

لِأَنَّ الْمَعَادَ إِنَّمَا يُعَادُ بِمَعْنَى فَيَلْزَمُ قِيَامُ الْمَعْنَى بِالْمَعْنَى وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَ بَعْضُ أَصْحَابِ

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۲.

الأشعرية و قال الأكثرون منهم بامتناع إعادة الأعراض التي لا تبقى كالأصوات و الأدوار لاختصاصها عندهم بالأوقات و قسموا الباقية إلى ما يكون مقدوراً للعبد و حكموا بأنه لا يجوزُ إعادتها لا للعبد و لا للرب.^١

چون معاد به معنای اعاده می شود با یک صفت و خصوصیتی که آن را از ابتداء جدا بکند پس لازم می آید که این معنا به آن معنا قائم باشد یعنی آن صفاتی که بعداً می آید قائم به آن صفاتی باشد که در ابتداء و خصوصیت ابتدائیه هست و باید عرض قائم به ذات باشد نه اینکه عرض قائم به عرض باشد. ما که نفهمیدیم اصلاً این چه هست! گفت که خودش هم نفهمید چه دارد می گوید!

وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَ بَعْضُ... این مطلب را اینها می گویند: اعراضی که حدّ فاصل با انسان هستند مثل صوت و ادوار و حرکات اینها نمی آیند و اعاده پیدا نمی کنند. چون حرکات و این اصوات اختصاص به وقت دارند و وقت بر نمی گردد و باقی از آن اعراض را به دو چیز [تقسیم می کنند] یکی به آن که در تحت قدرت عبد است مانند کارهای خیر و شری که انجام داده است گفتند که نمی شود؛ نه به عبد و نه به پروردگار هیچ کدام! چون این دنیا دار حساب است

١. همان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

و عمل نیست و اگر بخواهد دوبار اینها برگردد
لازمه‌اش این است که اینها در آنجا دوباره این کارها
را انجام بدهند و با دنیا دیگر فرقی نمی‌کند.

وَ إِلَى مَا لَا يَكُونُ مَقْدُورًا لِلْعَبْدِ وَ جَوَّزُوا إِعَادَتَهَا وَ ذَكَّرُوا فِي بَيَانِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا أدلةً
واهیه شخنوا بها و بسائر هوساتهم الكتب و الدفاتر.^۱

[و قسمت دیگر] آن اعراضی است که در تحت

قدرت عبد نیست مانند خصوصیات نفسانی که جبراً
به واسطه پروردگار در نفس القاء می‌شود، آنها
می‌شود برگردند و همراه با آن می‌شوند چون آن
دیگر نیازی به فعل و عمل ندارد و هرکدام ادله
واهیه‌ای که اینها آمده‌اند اینها را متذکر شده‌اند و
کتب و دفاترشان را با این ادله و به سایر مطالب پوچ
– **هوساتهم** یعنی بی‌پایه‌ها، شیء بی‌پایه و سست –
پر کرده‌اند.

وَ أَكْثَرُ آرَائِهِمُ الْفَاسِدَةِ فِي الْفَضِيحَةِ وَ الْقَبَاحَةِ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ كَتَعَدُّ الْقُدَمَاءِ وَ إِثْبَاتِ
الْإِرَادَةِ الْجَزَافِيَّةِ وَ نَفْيِ الدَّاعِي فِي فِعْلِهِ وَ إِبْطَالِ الْحِكْمَةِ فِي خَلْقِهِ وَ كَوْنِهِ تَعَالَى مَحَلًّا
الْكَلَامِ النَّفْسِيِّ وَ الْحَدِيثِ الْخَيَالِيِّ وَ ثُبُوتِ الْمَعْدُومِ وَ الْجَوْهَرِ الْفَرْدِ مَعَ مَا يَسْتَلْزِمُهُ مِنْ
سُكُونِ الْمُتَحَرِّكِ وَ تَفَكُّكِ الرَّحَى وَ الطَّفَرَةِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْمُؤَوَّهَاتِ وَ الْمُزَخْرَفَاتِ.

ذکر بعضی از عقاید فاسده اهل بدعت

و اکثر آراء [فاسده] آنها در فضیحت و قباح

هم از این قبیل است. مثل تعدد قدماء قائل به تعدد
چند قدیم و اثبات اراده جزافی پروردگار شدند و

^۱. همان، ص ۳۶۳.

داعی را در فعل پروردگار و حکمت را در خلق
پروردگار نفی کردند و اینکه خداوند تعالی محلّ
کلام نفسی مانند ما است و حدیث خیالی و اخبار
خیالیه‌ای که در خیال تصور و تحقق پیدا می‌کند و
برای معدوم ثبوت قائل شده‌اند درحالی که گفتیم که
حدّ فاصل بین معدوم و وجود نیست و جوهر فرد
قائل شده‌اند یعنی گفته‌اند که غیر از این اشیائی که
اینها قابلیت برای صورت دارند یک ماده‌ای داریم
به‌عنوان جوهری است که فرد است و خالی از آن
صورت است که اگر انسان قائل به این بشود باید
مستلزم این باشد که آن اعراض و اوصافی که بر آن
شیء بار می‌شود به آن ماده سرایت نکند و او ساکن
است.

یعنی علاوه بر اینکه اینها ماده و صورت را در
حال دوران و حرکت می‌دانند در خود همین، یک
جوهر بدون حرکت و بدون صورت و ماده را تصور
کردند که او ساکن است و این حرکت را ندارد -
عرض کردم همهٔ این بحث‌ها بعدها خواهد آمد - و
گفته‌اند که به‌واسطهٔ انفصال بین آن دایره و آن عمود
این از آن جنبهٔ اتصالیّه به آن عمود تفکیک دارد که

آن‌هم برای خودش یک بحث مادی است که اینها این بحث را در فلکیات کردند و قائل به طفره شدند. اینکه شخصی یا یک شیئی ممکن است بدون توجه به یک علتِ واسط از یک علت به معلول دوم انتقال پیدا بکند و این حدّ واسط را نداشته باشد. فرض کنید شخصی می‌خواهد یک نردبانی را طی کند اینها گفته‌اند که چطور یکی می‌تواند از پله اول پایش را روی پله سوم بگذارد و پله دوم را نداشته باشد پس در عالم خلق هم قائل به ثبوت طفره شده‌اند [و همین‌طور قائل به غیر اینها] از مسائل مموهه و خرافی و مزخرفات شدند.

كُلُّ ذَلِكَ لِرَفْضِ الْحِكْمَةِ وَ مُعَادَاتِ الْحُكَمَاءِ وَ هُمْ بِالْحَقِيقَةِ أَهْلُ الْبِدْعِ وَ الضَّلَالِ وَ قُدُورَةُ الْجَهْلَةِ وَ الْأَرْذَالِ شَرُّهُمْ كُلُّهُمْ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ وَ الْوَرَعِ وَ ضَرَّاهُمْ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ أَشَدُّهُمْ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْحُكَمَاءِ وَ الرَّبَّانِيِّينَ هَذِهِ الطَّائِفَةُ الْمُجَادِلَةُ الْمُخَاصِمَةُ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي الْمَعْقُولَاتِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَحْسُوسَاتِ وَ يَتَعَاطَوْنَ الْبَرَاهِينَ وَ الْقِيَاسَاتِ وَ هُمْ لَا يُحْسِنُونَ الرِّيَاضِيَّاتِ وَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الْإِلَهِيَّاتِ وَ هُمْ يَجْهَلُونَ الطَّبِيعِيَّاتِ.^۱

عاقبت کنار گذاشتن حکمت و دشمنی ورزیدن با حکماء

اینها به‌خاطر این است که آمدند حکمت را کنار گذاشتند [و با حکماء دشمنی ورزیدند و اینها حقیقتاً اهل بدعت و ضلالت و سردمدار جهل و اراذلی هستند که] شرّ اینها بر اهل دین و ورع است و ضرر

^۱. همان.

اینها بر علماء است. از همهٔ اینها بدتر این طائفه‌ای است که اهل جدل و مخاصمه هستند و اینها افرادی هستند که دارند از معقولات می‌گویند [درحالی‌که محسوسات را نمی‌شناسند].

شنیدم در مشهد یکی آمده بود و داشت فلسفه می‌گفت و رد می‌کرد. وقتی که دوستان در آن موقع مطالبش را بیان می‌کردند من او را مشمول همین عبارت می‌دانم؛ **و هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَحْسُوسَاتِ ...** درحالی‌که اینها محسوسات را هم نمی‌فهمند چیست! برهان و قیاسات می‌آورند درحالی‌که اینها دو دوتا چهارتا را نمی‌دانند که چه می‌گویند! [از الهیات سخن می‌گویند درحالی‌که] در مادیات گیر هستند.

و أَكْثَرَ مَا يُجَادِلُونَ بِهِ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُمَوَّهَةِ الْمُزْخَرَفَةِ الَّتِي لَا حَقِيقَةَ لَهَا وَ لَا وَجُودَ إِلَّا فِي الْأَوْهَامِ الْكَاذِبَةِ لَا يَصِحُّ لِمُدَّعٍ فِيهَا حُجَّةٌ وَ لَا لِسَائِلٍ عَنْهَا بُرْهَانٌ وَ إِذَا سُئِلُوا عَنْ حَقِيقَةِ أَشْيَائِهِمْ مُقَرَّرُونَ بِهَا عِنْدَ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يُحْسِنُونَ أَنْ يُجِيبُوا عَنْهَا فَإِذَا اسْتَعْصَى عَلَيْهِمُ الْبَحْثُ أَنْكَرُواهَا وَ جَحَدُوهَا وَ يَأْبُونَ أَنْ يَقُولُوا لَا نَدْرِي اللَّهُ أَعْلَمُ وَ رَسُولُهُ .

بیشتر چیزهایی که اینها جدل می‌کنند از مسائل مموهه و مزخرفه‌ای است که اصلاً اینها حقیقتی ندارد مثل همین اعادهٔ معدوم که اصلاً وجودش فقط در وهم هست. هیچ مدعی در اینها حجت صحیحی را نمی‌تواند اقامه کند و برهانی برای سائل از اینها وجود ندارد و اگر اینها از حرف‌هایی که [راجع به

حقیقت اشیاء نزد مردم] می‌زنند مورد سؤال قرار بگیرند و در مطالبی که می‌گویند موشکافی بشود، نمی‌توانند از مبانی خودشان حتی جواب بدهند! وقتی که بحث در آنها سفت بشود، اصلاً اینها را کنار می‌زنند و انکار می‌کنند و می‌گویند که الله و رسول او اعلم است. وقتی هرجا گیر می‌کنند می‌گویند که **الله و رَسُولُهُ اعلم؛** آنها می‌دانند، ما خبر نداریم! می‌گوییم که آقا سوره توحید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ چه معنا دارد؟ [می‌گویند که] **الله و رَسُولُهُ اعلم.** این آیه‌ای که می‌گوید: ﴿هُوَ آلٌ أَوَّلٌ وَآلٌ آخِرٌ﴾^۲ [چه معنا دارد؟] [می‌گویند که] **الله و رَسُولُهُ اعلم!** زهرمار اعلم! پس برای چه خدا آمده این را گذاشته است که تو بخوانی؟! ﴿وَالظَّهْرِ وَآلٌ بَاطِنٌ﴾^۳ به چه معنا است؟ **الله و رَسُولُهُ اعلم** ما نمی‌دانیم و ما در

^۱ . سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴:

«بگو که اوست تنها الله که متّصف به صفت احدیّت در ذات است.»

^۲ . سوره حدید (۵۷) آیه ۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷:

«اوست اوّل، و اوست آخر.»

^۳ . سوره حدید (۵۷) آیه ۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷:

«و اوست ظاهر، و اوست باطن.»

روایات باید [پیدا] کنیم؛ «**فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ**»^۱ یا **رَدُّوا عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ** در این صورت علم این آیات را اصلاً به آنها برمی گردانیم. [علم را] در قضیه ولایت و توحید به آنها برمی گردانیم. می گوئیم که نهج البلاغه [پس چیست]؟ می گویند که نهج البلاغه سند ندارد! پس روایات امام رضا علیه السلام که راجع به توحید است و سند دارد چطور است؟ می گویند که **اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ**! این را ما نمی دانیم! خب از اول بگو که ما نمی فهمیم، چرا می گویی که سند ندارد؟! چرا وقتی گیر می کنی می گویی که سند ندارد؟! حالا هم که می گویند که زیارت عاشورا سند ندارد!

ردّ زیارت عاشورا توسط یکی از اهل علم به دلیل مخالفت با تقیه

آقا درآمده است می گوید که زیارت عاشورا خلاف تقیه است و هرچه که خلاف تقیه باشد مردود است. بنابراین چون در زیارت عاشورا لعن هست ما زیارت عاشورا را قبول نداریم چون خلاف تقیه است. پس روایاتی که در آن لعن کرده است را چه

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱؛ مطلع انوار، ج ۸، ص ۷۸.

می‌فرمایید؟! آنهایی که امام حسین علیه‌السلام خودش در روز عاشورا لعن کرد، عمر سعد و بقیه را و آن فحش‌هایی که داد **«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدِّلَّةِ؛ وَ هِيَهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ»**^۱ این زنازاده پسر زنازاده، اینها خلاف تقیّه نیست؟! حرف خود امام حسین در روز عاشورا را چه می‌گویی مردک؟! حالا تو زیارت عاشورا را بگو که سند ندارد خود عاشورا چطور است؟! نه نه اینها هم قبول نیستند! **إِنَّا نَرِدُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولَهُ!** فقط یک تقیّه را گرفته‌اند! آقا این که کار نشد!

تلمیذ: آن‌هم به وسیله روایاتی که سند ندارد و یا روایات ضعیف است اثبات می‌کند.
استاد: نه! اصلاً ضعیف نباشد و صحیح هم باشد، می‌گوید: خلاف تقیّه است. وقتی قرار باشد کسی کنار بگذارد خب کنار بگذارد. [بگوید که] ما قبول نداریم، ما قبول نداریم راحت است!

اتفاقاً همین مشکل برای ما هم پیش آمده است. می‌گفتیم که آقا دودوتا چهارتا! می‌گفتند که ما اصلاً کاری به شما نداریم و ما همین هستیم. مگر

^۱. اللهوف، ج ۱، ص ۹۷؛ لمعات الحسين عليه السلام، ص ۷۱.

نمی گفتند؟! شما که از این حرف ها زیاد شنیده اید که می گفتند: ما همین هستیم. پس چرا حرف می زنید؟! از اول حرف نزن!! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم همین طور بود که ما همین هستیم؟! پس این کتاب ها را برای چه نوشته است؟! از اول یک چیز می نوشت که ما همین هستیم و دست مردم می داد!

تلمیذ: ... در روایاتی که هست تخصیص

استاد: بله، وانگهی مگر شما می خواهید زیارت عاشورا را در شبکه بی بی سی بخوانید؟! بابا یک مجلس روضه هست چندتا می خواهند زیارت عاشورا بخوانند یا مثلاً برو پیش خودت بخوان. این همه حماقت! **أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَمَاقَةِ** همین است!

واقعاً خدا این آخوند را رحمتش کند و این صدرالمتألهین را بیامرزد، واقعاً راست می گفت و واقعاً مزه اش را چشیده است که گیر این الاغ ها افتاده است و از این افراد چه درد دلی واقعاً دارد که نه می فهمند و نه می خواهند بفهمند!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از نجف

آمده‌اند، شخصی آمده است - چند سال پیش فوت کرد - شروع کرده است از مثنوی بد گفتن که چه کرده و این مثنوی نمی‌فهمد و اصلاً چه کرده است و... ایشان می‌گفتند که من رفتم مثنوی آوردم و همین‌طوری فالی باز کردم و گفتم که آقا بخوانید و معنا کنید بینم چیست! می‌گفتند که ماند! گفتم که آیا تو یک دفعه مثنوی را تا آخر خواندی؟ می‌گفتند که به جدم [قسم که] یک خط مثنوی را نخوانده بود! همین‌طوری [گفته بود] این نجفی‌ها که از نجف آمده است معلوم است که این اصلاً نمی‌فهمد. خب آقا بخوان!

لزوم پیگیری و تحقیق پیرامون مطالب بزرگان و اولیا الله

به خدا ما مطالبی که از مرحوم آقا می‌شنیدیم خودمان به دنبال آن می‌رفتیم و تحقیق می‌کردیم. فقط [به شنیده‌ها] اکتفا نکنید، وضع ما این‌طوری بود! آن‌وقت حالا همین‌طوری هرّی [یک چیز را می‌گویند] آخر روی چه حسابی است؟ این سند ندارد، آن چه ندارد، این ضعیف است و این فلان است اگر هم صحیح باشد [می‌گویند که] ما علمش را نمی‌دانیم و هیچ، خودشان را راحت می‌کنند. خب

از اول بگو، چرا این قدر مردم را گرفتار و بیچاره می کنی؟!

واقعاً عجیب است ها! یعنی همین چند کلمه مرحوم آخوند را انسان بگذارد و... می آیند خودشان را بر یک مسائل موهمه و مشوهه می بندند و بعد دست هم در گوششان می گذارند. هیچ نمی فهمند! دستشان در گوش را فشار می دهند. وقتی ذهن بسته می شود [دستشان را در گوش] فشار می دهند. حالا هرچه شما بگویید، این نمی شنود و می گوید که ما همین هستیم، شما برای خودت باش و ما برای خودمان هستیم. ما با شما کاری نداریم، شما هم کاری نداشته باش. پس چرا بلندی می شوی و می روی با او حرف می زنی؟! بلند می شوی می روی ارشادش کنی؟! بگذار کارش را بکند. وقتی شما این حرف را داری می زنی پس چرا خودت داری خلافت را عمل می کنی؟! چه جوابی هست؟! ما همین هستیم! اینجا دیگر هیچ چیزی وجود ندارد و هیچ راه و مسئله ای در این صورت نیست.

نَعَمْ عِبَارَاتُهُمْ فِي غَايَةِ الْفَصَاحَةِ وَالْفَاطَظَةِ فِي نَهَايَةِ الْجُودَةِ وَالْمَلَاخَةِ فَيُورِدُونَ تِلْكَ
الْهَوَسَاتِ الْفَاسِدَةَ وَالْعَقَائِدَ الرَّدِّيَّةَ بِأَفْصَحِ الْعِبَارَاتِ وَيَكْتُبُونَهُ بِأَوْضَحِ الْخُطُوطِ فِي
أَصْحَ الْأَوْرَاقِ وَيَسْمِعُونَ الْأَحْدَاثَ وَالْعَوَامَ وَيُصَوِّرُونَهَا فِي قُلُوبِهِمْ وَيُمْكِّنُونَهَا فِي

خیلی قشنگ صحبت می‌کنند و این هوسات فاسده و عقائد ردیه را وارد می‌کنند با أفصح عبارات و اینها را با اوضح خطوط می‌نویسند و اینها را در سر عوام و در سر افراد حدیث، جوان، تازه به دوران رسیده و هنوز عقلش کامل نشده وارد می‌کنند و اینها را در نفوسشان تمکین می‌دهند و تثبیت می‌کنند مثل اینکه اصلاً از بین نمی‌رود! هرچه دیگر می‌گوییم در سر این عوام نمی‌رود!

وَمَعَ هَذِهِ الدَّوَاهِي وَ الْمِحَنِّ كُلِّهَا وَ الْمُصِيبَةُ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ بِهَذِهِ الْعُقُولِ النَّااقِصَةِ وَ الْأَفْهَامِ الْقَاصِرِ يَنْصَرُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ يَقُورُونَ الدِّينَ وَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مَا سَمِعْنَا يَهُودِيًّا تَابَ عَلَى يَدٍ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَ لَا نَصْرَانِيًّا أَسْلَمَ وَ لَا مَجُوسِيًّا آمَنَ بَلْ تَرَاهُمْ بِأَدْيَانِهِمْ إِذَا نَظَرُوا آراءَ هَؤُلَاءِ الْمُجَادِلَةِ أَعْلَقَ وَ أَوْتَقَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِهِمْ عَلَى الدِّينِ وَ إِفْسَادِهِمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْ عَجِيبِ الْأَمْرِ أَيْضًا.^۲

با این داعیه‌ها و مصیبت‌های بزرگ، اینها با این عقل‌های ناقص و فهم‌های [قاصری] که دارند ادعا می‌کنند که ما هستیم که اسلام را کمک می‌کنیم و دین را تقویت می‌کنیم و ما نفهمیدیم که یک یهودی بر دست یکی از اینها توبه کند!! شما اگر به دین یهودی و نصرانی و مجوسی نگاه کنی از اینها بهتر است! می‌گویند که دین آنها بهتر از اینهاست و واقعاً

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

^۲ . همان، ص ۳۶۴.

هم راست می گوید. چون او معتقد است اما این الاغ معتقد نیست! یعنی اعتقاد آن یهودی به دین خودش بیشتر از اینها به این دین است، دین آنها أعلق و أوثق است. **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** از شرور اینها بر دین و افسادشان بر مؤمنین.

شما همین امروزه دارید می بینید، همین امروزه اوضاع را نمی بینید؟! این مبارزات و مقابله هایی که دارد با مکتب و مرام مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در همین حوزه دارد انجام می شود. خصوصیات را نگاه کنید هیچ وقت تابه حال شده است بروند کتاب را بخوانند و بگویند که اینجا کتاب ایراد دارد؟! [فقط همین طوری می گویند که] اینها این طوری هستند و اینها ضدّ انقلاب هستند! ضدّ انقلاب به چه و به چه کسی می گویند؟! به کسی که نماز جمعه نمی آید؟! چند نفر از این آقایان نماز جمعه می روند؟! شما در نماز جمعه طهران نگاه کن همه آنهايي که انقلابی هستند می آیند صف اول می نشینند؟! چهارتایشان می آیند، سه تایشان می آیند، هفته دیگر دوتایشان می آیند. آیا همه آنها می آیند؟! اینهایی که همه انقلابی هستند بلند می شوند می آیند

یا همه دروغ است؟ اینهایی که خودشان انقلابی هستند در مجالس خصوصیشان هم همین‌طوری هستند که جلوی مردم هستند؟! یا از بالا تا پایین همه چیز در مجالسشان می‌گویند؟! اینها را که دیگر همه می‌دانند!

بله، وقتی جلوی مردم قرار می‌گیرند یک زبان تا مکه درمی‌آورند! ولی در مجالس خصوصی‌شان، حرف‌هایی که برای همدیگر می‌زنند و آنهایی که در گوش همدیگر می‌گویند، چطور است؟ آیا آنها هم همان است [که جلوی مردم می‌گویند]؟! اگر که این‌طور است بسیار خب! ما با خودمان یک نوار می‌آوریم هر جا می‌رویم نوار را می‌گذاریم، پس انقلابی می‌شویم! ما هم داد می‌کشیم زنده باد! بعد هم هر کاری بخواهیم بکنیم اسممان را آقای انقلابی می‌گذارند! اما حرف‌هایی که خودشان در مجالس خصوصی خودشان می‌زنند و افکاری که خودشان بین خود و خدا دارند آنها هم انقلابی هست؟! اگر واقعاً باشند دستشان را می‌بوسیم، واقعاً باشند ها!

دلیل اینکه چرا نیستند این است که چون

می خواهند بیایند مقابله کنند اما وقتی خیط می کنند
می گویند که آقا قضیه را ببند، این دلیلش است!
می خواهند بیایند مقابله کنند وقتی خراب می شود
می گویند که آقا ببند و این حرف را نزن. پس معلوم
است حقه بازی و کلک است. اگر واقع است خودت
هم بیا! حالا که زیارت عاشورا زیر سؤال می رود چرا
می گویی که نه، کسی نگوید؟! چرا می آیی سانسور
می کنی؟! گفته یا نگفته است؟! خودت بیا و اعتراض
کن! [چیزی نمی گویی] چون خودت زیر سؤال
می روی؟! پس معلوم است که کلک هستی! معلوم
است قضیه کلک است! و همیشه اسلام به این طیف
مبتلا بوده است.

اندازه گیری مطالب و حقایق براساس مصالح، در مرام و مکتب اولیاء

[اما در مرام مرحوم آقا] همیشه مطالب و حقایق
براساس مصالح اندازه گیری می شد نه خود! این
حکایت از چه می کند؟ چون دگم نبودند و ایشان
خط و خطوط نداشت و باز بود! اگر جایی مطلبش
اشتباه بود می گفت که بیایید بگویید که اشتباه است
نه اینکه چون ایشان هستند و ما باید تعصب داشته
باشیم و... اگر داشته باشیم ما در خط ایشان نیستیم!

یک قضیه‌ای راجع به یک مسئله‌ای به نظر آمد
که خواستم این قضیه را توضیح بدهم و مسئله را
روشن کنم. شنیدم یک بحثی شده است حالا من
اصلاً نمی‌توانم این مطلب را مطرح کنم. اگر شخصی
و فرد بزرگی مطلبی بگوید حالا ما هم یک چیزی
بگوییم مطلب ما باید مورد قبول قرار بگیرد؟ مسئله
و قضیه این طور نیست. من یک مطلب را می‌گویم،
آن مطلب من باید با معیارهایی که متیقن، مبرهن،
واضح و روشن است سنجیده بشود اگر درست است
پذیرفته بشود و اگر درست نیست رد بشود. ما این
مسیر را طی می‌کنیم و این را هم به شما رفقا بگوییم
که اگر گفتن آن به رفقای دیگر چندان نیاز نیست اما
ما طلبه‌ها باید براین اساس حرکت کنیم. اگر
می‌خواهید به جایی برسید دست از خرافات و
تعصبات بردارید والا صاف به همه و تک‌تک شما
می‌گویم، این را هم که دارم می‌گویم نه تواضع است
و نه شکسته‌نفسی است و نه سجاده آب کشیدن
است و تسبیح بلند کردن است فردا روز قیامت
نگوید که ما پیش فلانی بودیم و به جایی نرسیدیم

ها! چون من این را دارم از بعضی ها می بینیم! فردا در روز قیامت من در پیشگاه خدا می گویم که من به اینها گفتم که اگر می خواهید به جایی برسید عقلتان را به کار بیندازید نه احساساتتان را! فقط یک جمله دارم! اگر این کار را کردیم در مسیر آقا هستیم والا هزار دفعه قرآن روی سرمان بگذاریم انگار نه انگار که گذاشته ایم! دیگر بالاتر از این؟! تمام قرآن را روی سرمان بگذاریم عین خوارج شدیم خوارج هم چه بودند؟ همین الاغ ها بودند! خوارج که دم نداشتند خیلی هم قشنگ و جوان و اهل قوم و عشیره بودند ولی الاغ بودند! الاغ یعنی همین کسی که عقلش را کنار بگذارد چون من پسر آقا هستم پس حرف من درست است، این الاغ و حمار است! عقلش را کنار بگذارد چون من یک مقداری بهتر می فهمم پس حرف فلانی باید قبول باشد تا کار به آنجایی برسد که **نَعُوذُ بِاللّٰهِ، نَعُوذُ بِاللّٰهِ، نَعُوذُ بِاللّٰهِ**، شنیده بشود که خدای نکرده اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه یک حرفی زده است... وای! ﴿فَإِنَّ تَذَهَّبُونَ﴾^۱

^۱ . سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

ترجمه: «پس شما به کجا می روید؟!» (محقق)

قضیه چیست؟! چه حرف‌هایی است که ما داریم می‌شنویم؟! تمام زندگی ما برای همین قضیه است! همهٔ حیات و بود و نبود ما برای همین است والا بلند شویم پی کارمان برویم.

این حرف‌ها یعنی چه؟! مقام تخیل با مقام واقعیت دوتا است. اگر شما شنیدید که مرحوم قاضی یک حرفی به آقای بیات زد، آن آقای بیات در تحت تربیت و ولایت آقای انصاری بود، به امام زمان چه مربوط است؟! قضیهٔ امام زمان و ولیّ خدا قضیهٔ آقای حداد و آقا است. ممکن است آقای حداد یک حرفی به یک کسی بزند بعد آقا بگویند که نه، این حرف را گوش نده؟! اصلاً امکان دارد؟! اصلاً به تصور می‌آید؟! چه ربطی دارد؟! اصلاً چه قیاسی در اینجا بکنیم؟! وقتی آقا می‌فرمودند که من درقبال آقای حداد صفر هستم و خودشان هم در عمل این را [نشان می‌دادند] اصلاً ایشان درقبال آقای حداد تصور حرف دیگر نمی‌کرد، نه برای خود و نه برای دیگران! ما این را می‌دیدیم. خدا شاهد است می‌دیدیم، و **الله و ربّ الکعبة** ما این را از مرحوم

آقا می دیدیم!

تلمیذ: ببخشید این نقض کلام خودتان است پس شما چطور در مقابل کلام و صحبت های مرحوم آقا تحقیق می کردید؟!

استاد: مرحوم آقا خودشان به ما این راه را یاد داده اند. ببینید قضیه دوتا است. یک وقتی ایشان به ما می گفتند که فلانی اینکه من می گویم را باید انجام بدهی. این را دیگر تحقیق نمی کردیم. ما خودمان پیش ایشان می رفتیم مثلاً نظрман را نسبت به یک مسئله فقهی می گفتیم و بعد می گفتیم که نظر شما چیست؟ ایشان می گفتند که با اینکه نظر فقهی شما این است ولی این کار را بکنید. این یک مسئله جدا است.

اما یک وقتی نه! مبنا فرق می کند. عین همانی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در [کتاب] ولایت فقیه آورده اند راجع به حکمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام کردند که برو در آن قضیه ماریه قبطیه،^۱ حضرت فرمودند: با تحقیق بروم یا بدون تحقیق؟! حضرت فرمودند که برو تحقیق کن! این امیرالمؤمنین اینجا

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۴۲.

قضیه را چه فهمید؟ یک چیزی به ذهنش خورد یا نخورد؟ اگر نمی‌خورد که نمی‌گفت! معنایش این است که رسول خدا در اینجا این روش را که انتخاب کرده است آن روش را هم خودش جزو فرمول قضیه گذاشته است! یک وقتی قضیه را می‌بندد و می‌گوید که آقا مطلب همین است برو سر فلانی را بزن. می‌رود بزند می‌بیند دارد نماز می‌خواند برمی‌گردد می‌گوید که یا رسول الله این در حال نماز بود. وقتی پیغمبر می‌گوید که برو سرش را بزن یعنی دارد نماز می‌خواند که هیچ اگر خدا هم هست برو بزن! بین نماز یا غیر نماز فرقی نمی‌کند. پیغمبر حدود و ثغور این قضیه را می‌بندد. به دومی می‌گوید که بزند [نمی‌زند] سومی به امیرالمؤمنین می‌گوید، تا می‌رود می‌بیند رفت، تمام شد.^۱ بعداً گفتند که اگر این شخص زنده بود، دو نفر بعد از من مخالفت نمی‌کردند. این همان شخصی بود که رئیس نهروان بود و در جنگ صفین هم بود.

^۱ . البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۹۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۵۱.

اما یک وقتی نه! خود مسیر برای طرح قضیه را باز گذاشته است، در آن موارد که باز گذاشته مسئله این طور است. برای خود انسان هم اتفاق می افتد. من باب مثال در بعضی موارد اتفاق افتاده رفقا و دوستان می آیند می گویند که این طور است. من می گویم که نه! فقط همین قسم است یعنی با توجه به ذهنیاتی که برای من نسبت به یک مطلب هست، این باید به این کیفیت انجام بشود. حالا نمی توانم خصوصیاتش را بگویم یا به طور کلی اصلاً مسئله از این دایره چیز خارج است و خیلی ارتباطی با مصالح و مفاسد خارجی ندارد. ولی آن خیلی حالا مورد شدّ و ندر است.

تشویق و تأیید علامه طهرانی نسبت به نظر دادن پیرامون مسائل همراه با تحقیق

ولی در غالب از مسائل اصلاً بنای ما بر این است که هر عملی که انجام می دهیم اولاً منطبق بر آن مبانی باشد و ثانیاً عقل در اینجا دخالت مستقیم داشته باشد. وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من می گویند که برو کتاب را بخوان و نظرت را بگو. من می آیم به ایشان می گویم که هنوز من نظر مخالفین را ندیده ام تا اینکه نسبت به نظر شما

قضاوت بکنم، چرا ایشان با انگشت به من اشاره می‌کنند و رو به آقا سید محمدصادق می‌کنند و سه بار می‌گویند که احسنت، احسنت احسنت؟! این به‌خاطر چیست؟! به‌خاطر این است که می‌گویند: راه من این است. غیر از آن مسائل تعبدی و مسائل خاص، بقیه این است. این قسم انجام بده فهمت باز می‌شود! این قسم انجام ندهی فهمت باز نمی‌شود. لذا شما می‌بینید حرف آقا را می‌گیرند و ۱۸۰ درجه این طرف می‌کنند. فهم ندارند! مطلب آقا را می‌شنوند، ۱۸۰ درجه برمی‌گردانند. چون نخواسته فهمش را به‌کار بیندازد اما اگر کسی مبنای آقا دستش بیاید یک حرف آقا را بشنود می‌فهمد این حرف آقا هست یا نیست، این از آقا صادر می‌شود یا نمی‌شود؟ این می‌شود بربیاید یا نه؟ اینها چیزهایی است که اصل و اساس بر این است.

ما مثل درویش‌ها و سایر طرق دیگر نیستیم که به هر کیفیتی هرچه بگویید [عمل کنیم] عین موشی که کنار گربه نشسته است و مواظب است گربه او را نخورد، این‌طوری سر را خم می‌کنند، عکس‌ها را

ندیده‌اید؟ جلوی پیر سر خم می‌کنند و حالا او هم یک کلاه گذاشته است و سرش به سقف رسیده و ریش تا اینجا و سبیل تا کجا است! این این‌طوری می‌شود. بروید گم شوید، این حرف‌ها و بازی‌ها چیست؟ این خر درست کردن و یابو تحویل دادن است!

مکتب ائمه علیهم‌السّلام، مکتب فهم

در مکتب امام صادق علیه‌السّلام امام صادق می‌گوید که بلند شو بحث کن و بفهم. امام رضا علیه‌السّلام می‌گوید که باید بفهمی، راه من را یکی یکی باید بفهمی! وقتی که فهمیدی برحسب موارد، خودت آن وقت می‌توانی بروی یا نروی. تحقیق کنی یا تحقیق نکنی، بیا بفهم و حقیقت ما را دریاب آن وقت می‌فهمی!

مطالبی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

از آقای حداد می‌شنیدند روی آن فکر می‌کردند نه اینکه هرچه ایشان بگویند [عمل کنند]، ایشان بگویند که آن‌طور است و آقا بگویند که بله بله درست است! من یادم هست ایشان فکر می‌کردند و چون ایشان را یک فرد حق می‌دانستند فکرشان را

وقتی به کار می انداختند از آن ناحیه افاضه می شد و به آن نکته می رسیدند، این کمال می شود! حالا اگر ایشان یک حرفی می زدند و ایشان می گفتند که بله درست است. اگر خلافت را فردا بگویند [چه می شود]؟! ولی وقتی که حق را می گویند، فردا اگر قضیه مخالف پیش بیاید قشنگ می تواند هضم کند، هم آن را در جای خودش قرار می دهد و هم این را در جای خودش قرار می دهد. چون مطلب را فهمیده است.

تلمیذ: بعضی ها این در ذهنشان هست که ما باید با عقل جلو برویم. معنایش چیست؟
یعنی بیاییم مخالفت کنیم؟!

کیفیت کمک گرفتن از عقل برای رسیدن به ملاکات کلام اولیاء

استاد: مخالفت نیست. مخالفت یعنی عقل را در راستای صحیح سوق دادن و حرکت کردن، این معنایش است. اگر فهمیدیم، فهمیدیم و اگر نفهمیدیم سؤال می کنیم اما نه اینکه بیاییم مخالفت کنیم و بگوییم که نه غلط است و اینها به درد نمی خورد. یعنی انسان عقل را حرکت بدهد با مبنا و با آن خصوصیات که لا یتغیر هست و اصولی که قابل تغییر و قابل تبدیل نیست، با آن کیفیت عقل خودش را به همان ملاکی که ولیّ به آن ملاک رسیده است

برساند.

تلمیذ: فقط اینها تحت چند اوامر هست بعضی از آنها صرفاً تعبدی است.

استاد: بله، بعضی از آنها تعبدی است.

تلمیذ: ولی بعضی برای تقویت عقل و درایت و فهم است.

استاد: احسنت، برای فهم است. اینها خیلی مهم

است و اینها است که رشد می دهد؛ یعنی هم رشد

نفسی می دهد و هم رشد عقلی می دهد و هم موجب

ثبات می شود. این افراد ثبات قدم دارند اما افراد دیگر

نه! هر بادی بیاید به هر وضعی به هر کیفیتی بخواهد

اینها را می برد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد